

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

اقتدار صفویه بر روحانیت فاطمه تورانی

کارنوشت دانشجویی برای درس مبانی تاریخ اجتماعی ایران

موضوع: رابطه حکومت صفوی و روحانیت شیعه

زیر نظر دکتر محمدرضا جوادی یگانه

دی ۱۳۸۴

صفویه از سه منبع اساسی مشروعیت بهره می‌گرفت: ۱- به عنوان نماینده مهدی، خود را از اعقاب امام موسی کاظم می‌دانستند، پس ادعای نوعی عصمت داشتند

۲- در رده صوفیهای صفوی، خود را مرشد و راهبر معنوی تلقی می‌کردند پس اطاعت مطلق پیروان را می‌خواستند. (از قبایل مخصوصاً اطاعت می‌خواستند)

۳- از دودمان یزدگرد سوم بودند (ازدواج شهربانو با امام حسین). زمان شاه‌عباس حکومت از مبانی دینی، به سمت حکومت مطلقه این جهانی و غیر دینی گرایش یافت، هر چند شاه‌عباس در مورد اقتدار سلطنتی خویش ادعای دینی داشت و این هر بی‌شک بر دهقانان و قبایل و بسیاری از مردم شهرنشین تأثیر می‌گذاشت، اما روحانیت از سده ۱۷ به هم‌اموردجویی با قدرت الهی سلطنت برخاست و در این رهگذر به روشن کردن ابهام ریشه‌ای اسلام شیعی در برخورد با مسائل محوری مشروعیت و اقتدار پرداخت. اعتقادات مذهبی در قبال اقتدار غیردینی سه گرایش را بوجود می‌آورد:

۱- کنار آمدن با اقتدار (خاموشی‌گرایانه)

۲- مخالفت با آن (آرمانگرایانه و انقلابی)

۳- بی‌تفاوت ماندن نسبت به آن (آن جهانی) (فوران، ۱۳۷۷)

دید آرمانگرایانه یا انقلابی

تنها به امام غایب اعتقاد دارند اما در زمان غیبت او در زمانهای ثبات و انقلاب روحانیت اقتدار کارکردی یا اشتقاقی دولت را برای خود مطالبه می‌کند. در دوره صفویه با پایان یافتن سده ۱۶، روحانیت توانست بعضی از عناصر سیاست مذهبی صفویه را مورد پشتیبانی قرار دهد. ساختار اساسی آیین شیعه، مذهب رسمی ایران بود حق اطاعت از شاه در صفویه مورد تأیید قرار گرفت (در قبال تعهد عادل بودن وی) مشروعیت یافتن حکومت پادشاهی؛ حکومتی سیاسی و دنیوی بود نه تقدیس پادشاه. پس روحانیون رسمی از طریق مقام معافیت مالیاتی و زناشویی با دربار و نخبگان ایران در ارتباط بودند اما نماینده ائمه کیست؟ در سده ۱۶ شاه مدعی نائب امام غائب بود اما روحانیت به مخالفت برخاست. حکومت پادشاهی صفوی حکومتی سیاسی دنیوی است نه تقدیس پادشاه. بعضی روحانیون مخالف پادشاهان صفوی می‌گفتند «چگونه ممکن است این شاهان غاصب و شرابخوار و پیرو امیال خود، خلیفه خدا و رابط مردم با خدا باشند و نور خدایت لازم را برای راهبری مومنان دریافت کنند؟» (فوران، ۱۳۷۷)

روحانیت با صفویه کشمکش داشت که بی‌میلی بعضی از روحانیون در قبول پستیهای دولتی و ترجیح آنان بر مالیات دهنده تأکید بر همین موضوع دارد. صفویه می‌خواستند نفوذ و سرکردگی خود را بر تمامی جامعه ایران تسری دهد؛ و پرتوان‌ترین تلفیق مشروعیت بخش را شاهان متقی و قوی نظیر شاه طهماسب و شاه عباس ایجاد کردند. شاه عباس، کنترل شدید دستگاه روحانیت داشت. تلفیق دو اصل، مشروعیت به اقتدار می‌دهد، دینی و پادشاهی، قبیل‌ای، پدرمابانه که دین عامل قاطع تعیین‌کننده در سیاست صفویه نبود. روحانیت در صفویه قدرت و اعتبار داشتند و در مبارزه با سلطنت موفق بودند و زمینه‌ای برای دودمانهای سلطنتی کم‌اقتدار بعدی فراهم کردند. (فوان، ۱۳۷۷). لاکهارت (۱۳۴۴) در بحث خود گفته که در اردبیل فرقه مذهبی که شیخ صفی در آغاز قرن ۱۴ بنیان نهاد بصورت حکومت کوچکی درآمد که در دست روحانیون بود و دو‌یست سال بعد شاه اسماعیل همان روش حکومت را در تمام ایران به کار برد ولی شته عباس از تسلط روحانیون کاست و سلطنت استبدادی بوجود آورد.

روحانیت وابسته به طبقه حاکم، برای ایجاد یک روح مذهبی تحذیر شده و فلج شده به توجیه انحرافی منفی مفاهیم مذهبی پرداخت، دستگاه حکومت صفوی با استفاده از روحانیت صفوی، هم‌اثره شیعه را تجلیل و هم تحقیر کرد و مسائل فردی در فقه را بیشتر از مسائل فکری و اعتقادی جریان داد و صفویه از مذهب تنها نقش توجیه‌کننده وضع موجود در تقدیس‌کننده نظام حاکم را انتظار نداشت، بلکه می‌کوشید تا از مذهب، نیروی مهاجم و انتقام‌جو و تحریک‌کننده علیه تسنن نیز بسازد. پس تشیع علوی ثابت ماند و به جای تکیه بر مسائل معتدل و منفی و یا عادی تاریخ شیعه بر جوشان‌ترین و تندترین نقطه‌ها تکیه کرد. تشیع صفوی نیز گامی برداشت و ائمه شیعه را به نوعی از نهضت مقاومت علیه جور و خلافت ظلم و تبعیض بر حذر داشت تا موجب آگاهی و مسئولیت نشود و برای رژیم صفوی دردسر ایجاد نکند. (شریعتی، ۱۳۵۰)

دین در یک راستای خاص اثر گذار نیست، علل تصادفی تاریخی نقش دین در به قدرت رسیدن صفوی، استفاده دولت و روحانیت از دین در راه مشروعیت بخشیدن به خود و شکاف میان روحانیون سرشناس و صاحبان مشاغل دینی و حیثیت پادشاهان صفوی تأثیرات زیادی در سده ۱۷ داشت. مرجعیت دینی روحانیت در میان مردم و خاصه شهرنشینان، تقویت شده و رشد یافته و بتدریج در فرآیند نهادی شدن آیین شیعه در سده ۱۷ و ۱۶ (در متون سده ۱۶ تقلید از مجتهد اعلم با توجه به فقه پیشین شیعه نوآوری محسوب می‌شد.) نقش اساسی داشتند. به اعتقاد نصر، مجتهدان وظیفه دفاع از مردم در برابر ستم را داشتند و در دو بعد مذهبی و اجتماعی وظایف مهمی به عهده داشتند که این قبیل روحانیون که پیوند چندانی با حکومتها نداشتند به خاطر نزدیکی با مردم، بازاری یا مردمی محسوب می‌شدند (فوران، ۱۳۷۷، ۸۳).

شاردن می‌گوید: صرف‌نظر از ملافاطم که علیه حکومت وعظ می‌کند، ایرانیان از خصلت تسلیم طلبانه‌ای برخوردارند که ناشی از مرتبه‌ای است که برای شاهان خود قایل‌اند. معتقدند که شاهان طبیعتاً خشن و بیدادگرند و با وجود همه خشونت و بی‌عدالتی‌شان باید از آنان اطاعت کرد مگر در مواردی که برخلاف دین با وجدان عمل کنند (فوران، ۱۳۷۷: ۸۵) که این نشان دهنده ضعف عملکرد و عدم مرکزیت و متحدی روحانیت در دوران صفویه بود همان روحانیون بازاری یا مردمی که بی‌طرفی و بی‌تفاوتی نسبت به اقتدار غیر دینی نشان دادند و باعث شدند که جنین جوی حاکم شود و مردم برداشت غلط از دین داشته باشند که یکی از عللی که باعث سقوط صفویه شد «ناپدید شدن هسته اساسی دینی که بنای دولت شاه اسماعیل صفوی بر آن استوار شده بود بدون آنکه ایدئولوژی پویای دیگری جای آنرا بگیرد.» به بیان صریح کنار کشیدن بعضی از روحانیون از حکومت و سستی کاری عده‌ای دیگر از روحانیون که منجر به تشیع

صفوي شدند. گروه اول با مخالفت با کل حکومت و گروه دوم با اهمال و ضعف در سيستم همبستگی بين علمای ديني و مرکزيت نداشتن روحانيت در دوره صفويه باعث و سرمنشأ مشکلات آتی شدند.

دراواخر دوره صفويه با قدرت گرفتن روحانيت سياست‌گذاري منسجم دولت مرکزی غيرممکن شد و در قلمرو ایدئولوژيکي، افزایش نفوذ روحانيون بر شاه سلطان حسين، عواقب ناگواري داشت. تعقيب و آزار بازرگانان ارمني و هندو به اقتصاد کشور زبان وارد ساخت. وارد کردن زرتشتيان کشور به ترك اجباري آيين خویش و پذيرش اسلام (که خلاف آيين شيعه است ودر اسلام اجبار نيست) موجب شد اينان به کرمان بگريزند و مهاجمان افغان را به چشم نيروهاي آزادي بخش بنگرند و از همه سرنوشت‌سازتر، خصومت روحانيون ستيزه‌گر شيعه نظير مجلسي نسبت به سني مذهبیان بود که موجب ناخشنودي افغانهايي شد که سرانجام دولت صفوي را برانداختند. (فوران، ۱۳۷۷: ۱۲۲)

در دوران حکومت صفويه، شيعه جنبش ضد صفوي نداشت با وجود اینکه اکثر جمعيت ايران شيعه بود ولي در حمايت از دولت و شکستن محاصره اصفهان کاري از پيش نبردند و يا در سده ۱۸ هم هنوز آنقدر قوي نبودند که بتوانند دولت در حال متلاشي شدن را نگه‌دارند خاصه دولتي که روحانيت ترازاول بخش مهمي از آنرا تشکيل مي‌داد. روحانيت پس از سقوط صفويه به طرز بي‌تناسبي در معرض آسیب قرار گرفت. سني مذهبیان افغان، صدها روحاني به شهرهاي مختلف مذهبي تبعيد (مهاجرت) کردند و املاک وقفی را مصادره کردند، طلبه‌ها را کشتند و حوزه‌هاي درسي را تخریب کردند. (فوران، ۱۳۷۷: ۱۲۲)

شاهان صفوي با استفاده از قدرت ناشي از شيعه، يك قدرت مطلقه استبدادي را پایه‌گذاري کردند که البته به صورت ظاهري برخاسته از دين و سوء استفاده از شيعه بود ولي در کل براي قدرتمندي و تسلط بر جان و مال اتباع خود بود.

منابع

۱. فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده: تاريخ تحولات اجتماعي ايران از صفويه تا سالهاي پس از انقلاب اسلامي. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا. فصول دوم و سوم
۲. شريعتي، علي (۱۳۵۰). تشيع علوي و تشيع صفوي. تهران: حسينيه ارشاد.
۳. لاکهارت، لارنس (۱۳۴۴). انقراض سلسله صفويه. ترجمه اسماعيل دولتشاهي. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب